

کژتابیهای زبان

کژتابیهای زبان

بهاءالدین خرمشاهی

قطع نظر از فرائض عقلی و تجربی، نمی‌توان دریافت که «مقدمات علوم» تا چند فقره از این علوم را دربر می‌گیرد.

۷. یک شب مهمان داشتیم. مهمان ما کسی بود که اهل عرفان و قائل به کرامات و خوارق عادات و این جور مسائل بود. مهمان ما بحث را به طلسم و طلسمات و تعویذها کشاند و سرانجام از ما، یعنی من و همسرم پرسید:

- آیا در تهران هنوز کسی هست که «جفر» بداند؟

همسرم با سر اشاره به من کرد و در پاسخ ایشان گفت:

- او می‌داند.

مهمان ما با هیجان تمام رو به من کرد و گفت:

- پس شما جفر می‌دانستید و به من نمی‌گفتید؟ گفتم خیر. در جمله ایشان (اشاره به همسرم) کژتابی وجود دارد. منظور او این است که من می‌دانم که چه کسی و یا چه کسانی در تهران هستند که جفر می‌دانند، نه اینکه من خودم جفر می‌دانم.

۸. در مراسم شب سال یعنی اولین سالگرد درگذشت شادروان دکتر پرویز ناتل خانلری، یکی از سخنرانان چنین جمله‌ای گفت: «چینیان مسلمان در نماز یا نیایش‌هایشان شعر فارسی می‌خوانند.» به نظر من چنین آمد که «چینیان مسلمان» موهوم این معناست که چینیان همه یا اکثریت قریب به اتفاق مسلمانند. فی‌المثل وقتی که می‌گوییم «اروپاییان مسیحی، هنوز کلیسا را محترم‌تر می‌شمارند» این معنا را به نظر می‌آورد که اکثریت اروپاییان مسیحی هستند. به نظر من برای ادای معنایی که مقصود آن سخنران بود، باید گفته می‌شد: مسلمانان چینی یا مسلمانان چین... که در این صورت معنای کاملاً دقیق و بدون ابهام و ابهامی داشت.

۹. تصور می‌کنم بسیاری از خوانندگان هم این آگهی را در روزنامه‌های «کیهان» و «اطلاعات» دیده باشند که قریب به این مضمون بود: «از نمایشگاه و فروشگاه شرکت مرکزی گلیم دوطبقه دیدن فرمائید.» «گلیم دوطبقه» برای من معنایی شده بود. گفتم یعنی این جور گلیمها دولا است؟ دو روست؟ چه طوری است؟ و عقل و تجربه‌ام قد

استاد محبوب هم بلافاصله با طنزی رندانه پاسخ می‌دهند: به گمانم گمان درست است!

۴. در شماره جدید مجله «ادبستان»، در صفحات مربوط به اخبار فرهنگی به این جمله برخوردیم:

«کلکسیون ۲۹ نامه لویز کارول، داستان‌نویس انگلیسی به یک دختر بچه به نام آنگس هال، به مبلغ ۲۰۶ هزار دلار فروخته شد.» (ادبستان، شماره ۱۹، تیرماه ۱۳۷۰، ص ۸۸) مدتها به فکر فرو رفتم که چرا این کلکسیون ارزشمند تاریخی به یک دختر بچه به نام آنگس هال فروخته شده، و دختر بچه پرمدها و بلندپرواز و هنرشناس از کجا ۲۰۶ هزار دلار پول آورده بوده است. تا اینکه با تأملات بیشتر ناگهان ششم خردار شد که این جمله کژتابی دارد. منظور این است که ۲۹ نامه‌ای که کارول خطاب به دختر بچه‌ای به نام آنگس هال نوشته بوده، به شخص دیگری که پولدار و باذوق بوده - و نامش معلوم نیست - فروخته شده است.

۵. در اخبار رادیو در ساعت ۲ بعد از ظهر روز دوشنبه هفتم مردادماه ۷۰ که در باره پیروزی دانش‌آموزان ایرانی در المپیاد ریاضی سخن گفته می‌شد، چنین جمله‌ای شنیده شد: «... جمهوری اسلامی ایران توانسته است مدالهای طلای بیشتری از امریکا کسب کند.» با شنیدن این جمله تعجب کردم که مگر ایران باید از امریکا مدال کسب کند؟ اولاً روابط ایران و امریکا که خوب نیست. ثانیاً کشور میزبان و برگزارکننده المپیاد، سوئد بوده است، نه امریکا. تا با تأمل بیشتر کژتابی جمله را فهمیدم و پی بردم که مراد گوینده یا نویسنده این خبر این بوده است که ایران توانسته است در این المپیاد مدالهای طلای بیشتری - بیشتر از آنچه امریکا به دست آورده است - کسب کند.

۶. در دایرةالمعارف تشیح، جلد سوم، مقاله سید محمد مهدی بحرالعلوم، چنین جمله‌ای آمده است: «... مقدمات علوم مانند صرف و نحو و ادبیات و منطق و فقه و اصول را نزد پدرش و شیخ یوسف بحرانی آموخت.» از این جمله چنین برمی‌آید که «ادبیات و منطق و فقه و اصول» جزو مقدمات علوم است. حال آنکه ممکن است مراد نویسنده فقط صرف و نحو باشد. یعنی فقط صرف و نحو را جزو «مقدمات علوم» شمرده باشد. ولی

هر وقت که یک مقاله کژتابی را به پایان می‌رسانم، خیال می‌کنم اصولاً مقوله کژتابی به آخر رسیده و فکگیر به ته دیگ خورده است. اما دوباره این «اشترکین‌دار» بند می‌بُرد و عشق از در و دیوار من فرو می‌ریزد. گویا به قول حافظ که پریشانی این سلسله را آخر نیست. خوانندگان عزیز می‌دانند که این مقاله‌ها را در طول زمانی نسبتاً بلند، جمله به جمله فراهم می‌کنم و تا جمله‌ای مثل حادثه پیش نیاید کاریش نمی‌شود کرد، و جملات کژتاب به طور تجربی و طبیعی رخ نموده‌اند و به نیروی تخیل ساخته نشده‌اند. باری برویم بر سر کاروبار خود و دوباره جملات کژتاب را شماره‌گذاری کنیم و به پیش برویم.

۱. رفیق خانه و گرمابه و گلستانم، کامران فانی به یادم انداخت که یک روز شادروان ابراهیم پورداود در سر کلاس ماجرای کژتابی‌دار جالبی تعریف می‌کرد. می‌گفت که در جوانی مقیم پاریس بودم، روزی به مناسبتی در محفلی، قصیده‌ای به فارسی می‌خواندم که ردیفش «نمی‌دانم» بود. وقتی که قصیده را به پایان رساندم، مادموآزلی از میان شنوندگان از من به فرانسه پرسید «نمی‌دانم» یعنی چه؟ من هم به فرانسه جوابش دادم «نمی‌دانم»!

۲. یکی از دوستان تعریف می‌کرد که در سی - چهل سال پیش در حدود سالهای ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ در رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران شاگرد مرحوم عباس اقبال بودم. سر کلاس بحث از کلمات بی‌اصل و نسب و جعلی پیش آمد. یکی از همشاگردیها رو به استاد کرد و پرسید جناب استاد به کاربردن کلمه «دویتی» جایز است یا نه؟ مرحوم اقبال با بیان دوپهلوی، فی‌القور گفت:

- عین خریّت است.

۳. به حکم‌الکلام - بحرالکلام به یاد گفته‌ای از یکی از رندان روزگار، آقای دکتر محمد جعفر محبوب می‌افتم که گویا در سر کلاس او هم بگومگو بر سر اینکه تلفظ صحیح کلمات از چه قرار است بوده است که مثلاً عطر به کسر اول درست است یا به فتح اول یا اینکه فی‌المثل چرا بعضی از کلمات با دو حرکت تلفظ می‌شوند مثلاً مداد و مداد، تریاک و تریاک و نظایر این. یکی از دانشجویان از استاد می‌پرسد:

- استاد «گمان» درست است یا «گمان»



نمی‌داد که از حقیقت سردرآورم، تا اینکه یک روز که با تاکسی به مقصدی روان بودم، ناگهان چشمم به تابلوی این نمایشگاه و فروشگاه که در خیابان ولی عصر تهران است افتاد، و به عین و عیان دیدم که این نمایشگاه و فروشگاه دوطبقه است! از خنگی و دیرفهمی خودم به خنده افتادم که چرا نفهمیده‌ام که صفت «دوطبقه» مربوط به ساختمان نمایشگاه است، نه خود گلیم.

۱۰. کشورهای غربی بعد از انقلاب اسلامی کشور ما را به بازی می‌گیرند. «به بازی گرفتن» درست دو معنای متضاد دارد. الف) اعتنا کردن و اهمیت‌دادن و تحویل گرفتن و همکاری کردن و نظایر آن. ب) خوار گرفتن، تحویل نگرفتن،

ابلهان خاموشی است. «مغالطه‌کنان گفتم پس معلوم می‌شود تو از ابلهانی، برای اینکه به جای جواب، سکوت کرده‌ای. یعنی ابلهان چون جوابی نداشته باشند، خاموش می‌شوند. بله، جواب ابلهان خاموشی است.

این مغالطه گرفت و دوستم دستپاچه شد و دید که ظاهراً حق با من است و چه بسا خیال کرد که معنای اصلی جمله یا مثل معروف همان است که من می‌گویم، نه آنکه او تصور و تلقی کرده است.

۱۲. «بچه‌دزد» یعنی چه؟ در منزل ما بین فرزندانم بحث بود که «سارق کوچولو» یا «کوچولوی سارق» را چه باید گفت. یکی می‌گفت باید گفت «بچه‌دزد». من می‌گفتم بچه دزد یعنی آدم

می‌دزدد فرق ندارد.

۱۳. این کژتابی را از مجله «کیهان بچه‌ها» (دوره جدید، شماره ۶۰۱، دوازدهم شهریور ۱۳۷۰) نقل می‌کنم:

اولی: «آرزو دارم وقتی بزرگ شدم نویسنده بشوم، درست مثل پدرم.»

دومی: «مگر پدر تو نویسنده است؟»

اولی: «نه، اما او هم آرزو داشت که نویسنده شود.»

۱۴. یکی از دوستانم ضمن تعریف داستانی که در اداره‌شان رخ داده بود، می‌گفت «همکارهای خانمم آن برنامه را نپسندیدند.» گفتم فلانی مگر شما ازدواج کرده‌اید؟ گفت نه چطور مگر؟ گفتم برای اینکه می‌گویید «همکارهای خانمم» یعنی همکارهای همسر. گفت نه، منظورم همکارهایی هست که خانم هستند. گفتم بابا ای والله. اگر منظورشان این است باید بگویید: «خانمهای همکارم.»

۱۵. در دایرةالمعارف تشیع، در مقاله «بیت‌الله الحرام» چنین جمله‌ای آمده است: «واقعه مهمی که در عهد عبدالمطلب، سرپرست و تولیت بیت‌الله اتفاق افتاد، نجات معجزه‌آسای بیت‌الله از ویرانی به دست حبشیان بود.» معلوم نیست که نجات معجزه‌آسای بیت‌الله به دست حبشیان بوده است یا ویرانی آن؟ البته به قرائن خارجی تاریخی معلوم است که مراد معنای دوم است یعنی ابرهه، امپراتور حبشه، با سپاه کلانی آهنگ ویرانی کعبه را داشت که به اعجاز الهی بلای آسمانی مخصوصی بر سر آنها نازل شد و تارومار شدند. اشاره کوتاه و صریحی به این واقعه، در قرآن مجید، در سوره فیل هست.

۱۶. هنگام ناهار خوردن داشتم با زن و فرزند مشورت می‌کردم که آیا برای پیش‌پرداخت قیمت تلفن از یکی از فامیل مبلغ یکصد هزار تومان، چندماهه قرض بگیریم یا نه؟ فرزندم گفت نه بابا قرض گرفتن خوب نیست. عیالم هم اظهارنظر منفی کرد. بنده درآمدم که «بابا بگذارید - با قرض دادن - مردم به خوبی تشویق بشوند.»

الف) به نحو خوبی تشویق بشوند
ب) به انجام دادن خوبیها - یعنی خیرات و میزات - تشویق بشوند.

۱۷. اگر کسی بگوید: «من حرف ندارم»، این حرفش دو معنی دارد:

الف) من به تصدیق دوست و دشمن، خوب و مجمع الفضائل، و حرفی یعنی ایرادی در باره من نیست. چنانکه «حرف‌نداشتن» یعنی بی‌بربرگرد خوب بودن. مثلاً «فیلمهای محسن مخملباف حرف ندارد.»

ب) من اصولاً سخنی برای گفتن ندارم.

۱۸. به حکم الکلام بجزر الکلام، از کژتابی، کژتابی می‌زاید. اگر کسی بگوید: «فیلمهای محسن مخملباف حرف ندارد.» حرف او دوپهلوی و دو معنی است:



تبهکاری که بچه‌ها را می‌دزدد. دیگری می‌گفت «بچه دزد» من می‌گفتم این یعنی فرزند سارق، یعنی کسی که خودش دزد نیست، بلکه پدرش دزد است. دیگری می‌گفت «دزد بچه» و من می‌گفتم این با همان معنای آدم تبهکاری که بچه‌ها را

ریشخندکردن، سبک گرفتن، سر دواندن و نظایر آن. ۱۱. در ایام نوجوانی که دانش‌آموز بودم با یکی از همشاگردیها بر سر موضوعی مناقشه داشتیم. سرانجام دوستم سکوت کرد. گفتم دیدی جواب نداری. گفت جواب دارم «ولی جواب

الف) فیلمهای مخملباف سطحی است و حرفی یعنی پیامی دربر ندارد.

ب) فیلمهای مخملباف عالی و متعالی است و حرف یعنی ایراد ندارد.

۱۹. در برنامه «صبح جمعه با شما» که در تاریخ ۱۲ مهرماه ۱۳۷۰ از رادیو پخش می‌شد این جمله گفته شد:

اگر شما که به مسافرت می‌روید، در سر راهتان به یک پیچ بر بخورید چه کار می‌کنید؟

- هیچی، ورش می‌دارم می‌گذارم توی جیم.

پیداست که «پیچ» دو معنی دارد. یکی انحنای جاده که معروف است، دوم «پیچ و مهره»

۲۰. یک بار یکی از دوستانم می‌گفت: «من شبها کم شام می‌خورم»

الف) من شبها بندرت شام می‌خورم

ب) من شبها شام می‌خورم ولی مقدار غذا یا شامی که می‌خورم کم است.

۲۱. برادرم که خوشنویس است در صحبتی که راجع به یکی از خوشنویسان بزرگ معاصر داشتیم گفت:

«او کم خوب می‌نویسد»

الف) او کمتر ممکن است که خوب بنویسد و اثری عالی پدید آورد.

ب) که مراد اصلی برادرم بود - او مطالب کم و کوتاه را، مثل یک کلمه قصار یا یک بیت شعر - خوب می‌نویسد. نه مثلاً کتابت سراسر یک کتاب را.

۲۲. یکی دیگر از دوستانم یک بار چنین جمله‌ای گفت: «من در ماه گذشته ۸ کیلو وزن کم کردم».

الف) عالماً و عامداً و خودخواسته با پیش‌گرفتن رژیم غذایی و غیره وزنم را کم کردم.

ب) بدون اختیار و عمد و قصد من ۸ کیلو از وزنم کم شده است و من از این بابت ناراضی هستم.

۲۳. «هوشنگ مثل سگ از بیژن می‌ترسد».

باید دید در چنین جمله‌ای چه کسی به سگ تشبیه شده است هوشنگ یا بیژن؟ اگر در دوپهلوی بودن چنین تعبیری شک دارید، به این جمله دقت فرمایید: «در کوچه ما جاهل عربده‌جویی هست که همه مثل سگ از او می‌ترسند».

۲۴. همه دیده‌ایم که بعضی از آگهیهای تسلیت را به این صورت می‌نویسند که فی‌المثل «درگذشت ناهنگام (یا جانگداز و غیره) پدر، همسر، برادر و عموی عزیز خود شادروان... را به اطلاع می‌رسانیم. این نوع تسلیتها قهراً ابهام ناخواسته‌ای دارد و خواننده در یادی نظر تصور می‌کند که یک نفر هم پدر است هم همسر و هم برادر و هم عمو، آنهم برای فرد واحد، حال آنکه پیداست در این عبارات و تعبیرات لف و نشری به کار رفته است و متوفی پدر کسی است و برادر دیگری و عموی آن دیگر.

۲۵. حکایت کوتاه و مکرر و معروفی هست که ما جوانان قدیم وقتی که در قدیم جوان بودیم، آن را شنیده بودیم و در اینجا به رعایت حال بعضی از جوانان جدید که ممکن است آن را نشنیده باشند و از آن مهمتر برای ثبت در تاریخ نقل می‌کنم.

کسانی که این حکایت برایشان تکراری است، صبوری و تحمل فرمایند. داستان کوتاه از این قرار است که شخصی از کسی دعوت کرد که شب جمعه آینده به منزلشان برود. مدعو قبول و سپاسگزاری کرد و گفت چشم با کمال خرسندی شرفیاب خواهم شد. سر موعد وقتی که مدعوین از در وارد شدند صاحبخانه تقریباً کنجکاوانه مهمان را برانداز کرد و از مهمان اصلی - با اشاره به فردی که همراه او بود - پرسید: «ببخشید افتخار آشنایی با ایشان را ندارم» - یعنی ایشان کی هستند

- مهمان اصلی گفت من که خدمتان عرض کرده بودم ایشان کمال خرسندی هستند.

۲۶. من خواجو را بهتر از حافظ می‌شناسم

الف) من خواجو را می‌شناسم. حافظ را هم می‌شناسم. اما خواجو را بهتر می‌شناسم.

ب) من خواجو را می‌شناسم. حافظ هم خواجو را می‌شناسد، اما خواجوشناسی من از خواجوشناسی حافظ بهتر است.

۲۶/۱. من دیوان خواجو را بیشتر از حافظ خوانده‌ام.

الف) من دیوان خواجو را خوانده‌ام. حافظ هم دیوان خواجو را خوانده است. اما تعداد دفعاتی که من دیوان خواجو را خوانده‌ام بیشتر از تعداد دفعاتی است که حافظ دیوان خواجو را خوانده است.

ب) من دیوان خواجو را خوانده‌ام. دیوان حافظ را هم خوانده‌ام، اما دیوان خواجو را به دفعات بیشتر از دیوان حافظ خوانده‌ام.

۲۶/۲. نظیر این کژتابی که می‌خواهم اینک بگویم، در مقاله کژتابیهای زبان (شماره ۱)، آمده است، تکرارش به خاطر کمال ربط و شباهتی است که با این خوشه از کژتابیها دارد.

من خواجو را بیشتر از حافظ دوست دارم.

الف) من خواجو را دوست دارم. حافظ را هم دوست دارم. اما آن میزان که خواجو را دوست دارم، بیشتر از میزانی است که حافظ را دوست دارم.

ب) من خواجو را دوست دارم. حافظ هم خواجو را دوست دارد. اما علاقه‌ای که من به خواجو دارم بیشتر است از علاقه‌ای که حافظ به خواجو دارد.

۲۶/۳. گویی الگوی این کژتابی زیاباست و جملات متعددی می‌توان در این دستگاه ساخت.

من خواجو را بیشتر از حافظ می‌پسندم

[بدون شرح]

۲۶/۴. من بیشتر از حافظ برای خواجو احترام قائلم.

[بدون شرح]

۲۶/۵. من خواجو را بیشتر از حافظ وارسته می‌دانم.

[بدون شرح] و قس علی هذا.

۲۷. من از شما راحت‌تر از پدرم قرض می‌گیرم.

الف) من از شما که قرض می‌گیرم روحاً و وجداناً راحت‌ترم تا اینکه از پدرم قرض بگیرم.

ب) من از شما به آسانی قرض می‌گیرم، ولی پدرم وقتی که می‌خواهد از شما قرض بگیرد مشکل‌آفرینی می‌کند و غیره.

۲۷/۱. من از شما بیشتر از برادرم اطلاع دارم.

الف) شما از حال و وضع برادر من اطلاع دارید ولی اطلاعات من در باره برادرم، بیشتر از اطلاعات شماست.

ب) من از وضع و حال شما بیشتر اطلاع دارم تا از حال و وضع برادرم.

۲۷/۲. من از خواجو بیشتر از حافظ حظ هنری برده‌ام.

الف) من از خواجو حظ هنری برده‌ام. از حافظ هم همینطور. اما حظی که از خواجو برده‌ام بیشتر است.

ب) من از خواجو حظ هنری برده‌ام. حافظ هم از خواجو حظ هنری برده است، اما حظی که من از خواجو برده‌ام بیشتر است از حظی که حافظ از خواجو برده است.

۲۸. به یکی از دوستان می‌گفتم: هفتاد درصد ساندویچها و کباب کوپیده‌ها آلوده است. در پاسخ گفت: صد در صد.

الف) نه هفتاد درصد، بلکه صد در صد آلوده است.

ب) تصدیق می‌کنم، قطعاً و مسلماً، بی‌شبهه و بی‌بربرگرد.

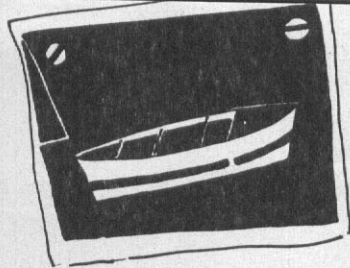
۲۹. رفته بودم به مسجدی برای شرکت در مجلس ختم یکی از بستگان. واعظ به بالای منبر رفت و وعظ غوا و برایی کرد و شوری در مجلس افکند. بعد که مجلس تمام شد و داشتیم از در بیرون می‌رفتیم، یکی از دوستان خطاب به من، با اشاره به واعظ گفت:

خوب حرف زد، نگذاشت بخوابیم.

و من حیران بودم که این مدح شبیه به ذم است، یا ذم شبیه به مدح. در هر حال دیدم که دو معنا از آن برمی‌آید.

الف) (در مقام مدح) واعظ خوب وعظی کرد و حرفهای او به اصطلاح چرت پاره کن و بیدارکننده بود. یعنی کسل‌کننده نبود و به این لحاظ امکان چرت‌زدن یا خوابیدن را از ما گرفت.

ب) (در مقام ذم، و با طنز و تهکم) من میل



چرت زدن و خوابیدن داشتیم و واعظ مُخل آسایش من شد و نگذشت بخوابم.

۳۰. من قدرت تحمل شما را ندارم.

الف) شما آدمی مقاوم و نستوه هستید و در مقام مقایسه، من به اندازه شما و مانند شما قدرت مقاومت و تحمل در مقابل شدايد و مشکلات را ندارم.

ب) دور از جان شما، شما آدمی گرانجان و به قول معروف «غیرقابل تحمل» هستید و من تاب و توان تحمل شما را ندارم.

۳۱. در رادبو، در برنامه «سلام، صبح بخیر» صحبت از دنیا بود. و مجری برنامه از بسیاری کسان نظر خواهی می کرد. از یکی از مردم پرسید: شما دنیا را چطور می بینید؟ آن شخص جواب داد: من دنیا را خواب می بینم

الف) من دنیا را خواب و خیال می دانم.

ب) من دارم دنیا را به خواب می بینم.

۳۲. در ماهنامه «گل آقا»، شماره ۴، صفحه ۷، از قول جراید چنین آمده است:

شهرداری به اهالی شهری سسم می دهد تا موشها را بکشند.

«سمدادن» دو معنی دارد:

الف) دادن یعنی تحویل ماده سمی

ب) مسموم کردن مانند زهر دادن، چنانکه مثلاً بگویم سلطان عثمانی به جمال الدین اسدآبادی سم داد. و جمله بالا چنین معنی می دهد که گویی شهرداری اهالی شهری را مسموم کرده است.

۳۳. در «سخنان استاد مجید کیانی پیرامون ارزشهای متعالی موسیقی سنتی در بزرگداشت استاد درویش خان» (کیهان، مورخ ۲۷ آذر ۱۳۷۰) چنین جمله ای آمده است: امروز در جامعه ما چه بخواهیم و چه نخواهیم حرمت موسیقی شکسته شده است.

الف) احترام موسیقی خدشه دار شده است.

ب) حرام بودن مطلق موسیقی، در عصر جدید [فی المثل با صدور حکم امام خمینی] منتفی شده است.

۳۴. در یکی از برنامه های رادیویی، گزارشگر از شخصی پرسید، شما الان دارید به کجا می روید، دنبال چه کاری هستید؟ آن شخص جواب داد:

دنبال خرید خانه

و گزارشگر بلا تکلیف می ماند که منظور از این جمله چیست:

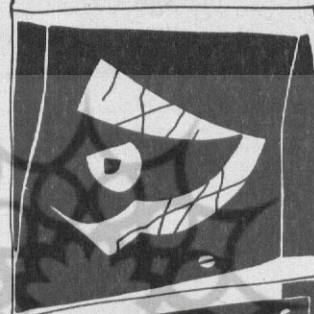
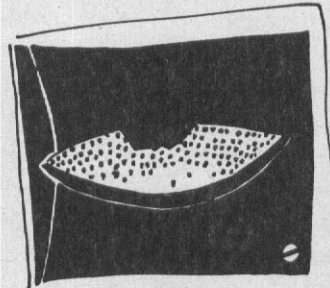
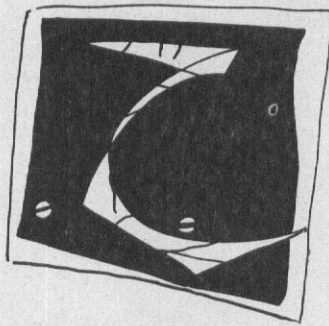
الف) خریدن خانه، یعنی خانه خریدن

ب) خرید کردن روزانه برای منزل

۳۵. در اخبار ساعت ۸ صبح یکی از روزهای اوایل دیماه ۱۳۷۰ که سخن در باره تعویض شناسنامه ها بود، چنین جمله کژتابی گفته شد:

و شناسنامه های متولدین ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۰ در یک دوره بیست ساله تعویض خواهد شد.

مراد اصلی از این خبر این بود که



شناسنامه های یک دوره بیست ساله، بزودی و بسرعت مثلاً طی یک سال یا شش ماه عوض خواهد شد، ولی طبق آنچه نقل شد، چنین برمی آید که تعویض شناسنامه های متولدین آن دوره، ۲۰ سال طول خواهد کشید.

۳۶. همچنین در اخبار تلویزیون ساعت ۹ شب ۷/۱۰/۱۱ گفته شد که سران یازده جمهوری مشترک المنافع روسیه گرد هم جمع شدند و چنین و چنان گفتند و سرانجام یکی از آنها گفت که: خواهان خلع سلاح اتمی اوکراین تا سال ۱۹۹۴ است.

الف) انجام این خلع سلاح تا سال ۹۴ صورت خواهد گرفت، یعنی چند سال طول خواهد کشید تا کاملاً عملی شود.

ب) این خلع سلاح به سهولت و سرعت انجام خواهد گرفت. ولی این اقدام یا تشبیه - هرچه هست - موقت است و فقط تا سال ۹۴ اوکراین بدون سلاح اتمی خواهد بود، و بعد از آن دوباره

دارای سلاح خواهد شد.

۳۷. بسیاری از حيله های عرفی و شرعی و

سوگند خوردنها یا سوگندشکستن ها در طول تاریخ مبتنی بر کژتابی یا قابلیت کژتابی زبان بوده است.

فی المثل داستان معروفی هست که حسن صباح به دیار الموت می رود و از صاحب قلعه یا قلاع الموت می خواهد که زمینی به وسعت یا به اندازه

یک پوست گاو در ازای فلان تعداد سکه به او بفروشند و بعد که قرارداد معامله بسته می شود، حسن صباح پوست گاو را به نازکی نخ می بخشد و باریک می برد به طوری که طول آن سر به چندین و چند کیلومتر می زند و منطقه وسیعی را که دلخواه

حسن صباح بوده است دربر می گیرد، و هنگامی هم که کار به مرافعه می کشد حسن صباح داوران و ریش سفیدان را قانع و مجاب می کند که از مُز قرارداد تجاوز نکرده است و زمینها یا قلعه هایی که

تصرف کرده است به اندازه یک پوست گاو بوده است. یا نمدالهایی که هلاک یا دیگر خونخواران در طول تاریخ انجام می دادند، برای پرهیز از خونریزی بوده است. یعنی فی المثل به کسی امان داده بودند که هرگز خون او را نریزند و چون

ضرورت یا مصلحت ایجاب می کرده است که او را بکشند به جای آنکه به جلاد و ابزارهای خونریزی عادی آن زمانه یعنی شمشیر و خنجر و ساطور و غیره متوسل شوند، دستور می داده اند که او را لای نمد بپیچند و در آن تنگنا آنقدر بمالند تا

استخوانهایش خرد شود یا از بی هوایی بمیرد. چنانکه محمدشاه قاجار هم قول داده بود که خون قائم مقام را به زمین نریزد و بعد دستور داد او را خفه کردند. بعد که در جریان این آدمکشی

ددمنشانه، خون از بینی قربانی معصوم جاری شد، خاطر ملوکانه آزرده شد که چرا بر سر بی احتیاطی و ندانمکاری مباشران امر و جلادان، عهد او نقض شده و بالاخره، خون قائم مقام به زمین ریخته است.

یا کلام دوپهلوی معروفی از علامه محمد قزوینی نقل است، کما بیش به این شرح که کسی کتابی یا دیوان شعری به علامه می دهد و از ایشان اظهار نظر و در واقع تقریظ می خواهد و علامه را در تنگنای رودریابستی قرار می دهد. علامه در

مخمصه غربی گیر کرده بوده است، از یک طرف کتاب بی ارزش و اباطیل بوده است، از طرف دیگر مؤلف دست از سر علامه برنمی داشته است و تقاضای تقریظ و تعریف داشته است، سرانجام شادروان قزوینی چاره را در دوپهلویی می یابد و می نویسد: بینی و بین الله از صدر اسلام تاکنون چنین کتابی نوشته نشده است.

منظور او این بوده که این کتاب از نظر پریشان نویسی بی نظیر است، اما خودخواهی مؤلف، باعث می شده است که کلام قزوینی را طور دیگری دریابد و کتاب خود را بی نظیر (به معنای مثبت کلمه) بداند.